مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و یکم، شمارهٔ پیاپی ۸۳/۱،
پاییز و زمستان ۱۳۸۸، ص ۲۳۰-۲۰۷

درنگی در محرومیت زوجین از حق قصاص *

علی کشاورز
دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه فردوسی مشهد
Email:ali.keshavarz۲۰@Gmail.com
دکتر حسین ناصری‌مقدم
استادیار دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد
Email: Naseri۱۹۶۲@ferdowsi.um.ac.ir

چکیده

در نظام جزایی اسلام برای بستگانِ مقتولی که به قتل عمد کشته شده است، حقّی در مقابله‌ی به مثل با عنوان «حقّ قصاص» پیشِ بینی شده است. اما از بستگان مقتول، زوجین استثنا شده‌اند و چنین حقّی برای آنان به رسمیّت شناخته نشده است، اگر چه که آن‌ها در صورت توافق بازماندگان بر دیه، از آن بهره مند می شوند. بر همین اساس، ماده‌ی ۲۶۱ ق.م.ا. مقرر می دارد: « اولیای دم که قصاص و عفو در اختیار آن‌ها است همان ورثه‌ی مقتول اند مگر زن و شوهر که در قصاص و عفو و اجرا، اختیاری ندارند».

مهم‌ترین دلیل این حکم، اجماع است اما دلایل دیگری مانند برخی روایات، فقدان انگیزه‌ی تشفّی در زوجین، انقطاع زوجیّت با مرگ، برتری خویشاوندیِ نَسَبی از سَببی و... نیز اقامه شده است که هیچ کدام قابلیّت اثبات چنین حکمی را که با عموماتِ و اطلاقات کتاب و سنّت، مخالف است را ندارند. از آن سو، افزون بر عمومات و اطلاقاتِ یاد شده، تأکیدهای بسیار قرآن و روایات بر رابطه‌ی ویژه‌ی زوجین، گواهیْ بر همسانی آنان با خویشاوندان نَسَبی در استیفای حقٍّ قصاص است.

کلید واژه‌ها: قتل، عمد، قصاص، دیه، ارث، زوجین، جزا، اولیای دم.

---

* . تاریخ وصول:۱۳۸۷/۰۵/۱۹؛ تاریخ تصویب نهایی:۱۳۸۷/۰۸/۱۰.

طرح بحث

یکی از نهادهای مؤثّری که در نظام کیفری اسلام بـرای مبـارزه بـا جـرایم علیـه تمامیت جسمانی افراد جامعه، تأسیس گردیده است، نهاد «قصاص» می باشد که گرچـه پیش از اسلام نیز در جامعه‌ی عرب وجود داشته است[1] اما در اسـلام بـه اوج تکامـل و بایستگی خود رسیده است به گونه ای که در عین حال که بزهکار را به کیفر رفتار غیـر انسانی‌اش و بازماندگان مقتول را به حقّ طبیعی شان مـی رسـاند و نقـش پیشـگیرانه‌ی کیفر را به خوبی ایفا می کند، بر جنبه‌هـای انسـانی و اخلاقـی نیـز ماننـد سـفارش بـه بخشش، ملاحظه‌ی عنصر برابری در صدمات و پاسداشت اصل شخصی بودن مجـازات هم تأکید می ورزد.

یکی از مباحثی که در باب قصاص، محـل انظـارِ فقیهـان قـرار گرفتـه، دایـره‌ی شمولِ« اولیای دم» یا همان « ارث قصاص» است؛ یعنی کسانی که حقّ مطالبه‌ی قصاص را دارند. البتّه این که «وارثِ قصاص» همان «وارثِ مال» است، بـه طـور اجمـال، مـورد پذیرش همه است؛ اما آنان در سه ناحیه دچار اختلاف گردیده‌اند:

۱. ارث بردن زوجین از حقّ قصاص

۲. ارث بردن خواهران و برادران مادری از حقّ قصاص

۳. ارث بردن مطلق زنان از حقّ قصاص

این نوشتار تنها در ناحیه‌ی نخست، گفـت و گـو مـی کنـد گرچـه بحـث هـای مبسوطی نیز در ناحیه‌ی دوّم و سوّم وجود دارد. بر اسـاس نظـری کـه مـورد پـذیرش همه‌ی فقیهان شیعی و دسته ای از فقیهـانِ سُـنّی قـرار گرفتـه، زوجـین حـقّ مطالبـه‌ی قصاص و عفو را ندارند؛ یعنی چنان چه یکی از آن‌ها به طور عمد توسط فـردی کشـته شود، دیگری نمی تواند از دادگاه بخواهد که قاتل را قصاص کند یا ببخشد (گاهی ایـن

---

۱ . مَثَلِ معروف عَرَب« القتل انفی للقتل» تأییدی بـر ایـن مطلـب اسـت. ر.ک: ***مختصـر المعـانی***، ص۱۷۲؛ شـیخ طوسی، ***مبسوط***، ۴/۷.

مسأله را تحت عنوانِ «محرومیت زوجین از ارث بردنِ حقّ قصاص» نیز عنوان می-کنند)؛ البتّه در صورتی که به هر دلیل، قاتل قصاص نشود و از او دیه گرفته شود، زوجین هم از آن برخوردار خواهند شد.

پژوهشِ حاضر ضمن بررسی و نقد ادلّه‌ی این دیدگاه، دلایلی را مطرح می سازد که ایده‌ی ارثِ زوجین از حقّ قصاص را تقویت می کند.

عبارات فقیهان

از شیخ طوسی تا امروز، تقریباً [1]همه‌ی فقیهان شیعی، زوجین را از ارث قصاص، محروم ساخته اند. پاره‌ای از عبارات آنان، از نظر می گذرد:

۱- شیخ طوسی در ***نهایه*** می نویسد:

اولیاء المقتول هم الذين يرثون ديته سوى الزوج و الزوجة... و الزوج و الزوجة ليس لهما غير سهمهما من الدية . . . و ليس لهما المطالبة بالقَوَد (۷۳۵).

۲- او در ***خلاف*** نیز همین گونه می نگارد با این تفاوت که تنها زوجه را استثنا می کند و معلوم نیست که چرا تنها زوجه را استثنا کرده چون در مسأله، قول به فصل وجود ندارد:

لا ترث الزوجة من القصاص شيئاً و انما القصاص يرثه الاولياء فان قبلوا الدية كان لها نصيبها منها(۱۵۳/۵).

۳- ابن ادریس حلّی که معمولاً فتاوایش در نقد نظرات شیخ است، این جا با او هم سخن شده است؛ وی پس از آن که سخن شیخ را از ***نهایه***، ***مبسوط*** و ***مختصر الفرائض***، در نابهره مندیِ زوج و زوجه از قصاص به نقل در می آورد، آن را فتوا و مورد اعتماد خویش معرفی می نماید(۳/۳۲۷-۳۲۸).

---

۱. پس از این خواهیم دید که در سخن محقّق اردبیلی نکته ای وجود دارد که کاربرد واژه ی« همه» را دشوار می-سازد(ر.ک: ص۱۳و۱۴ از همین مقاله).

۴- رأیِ محقّق حلّی نیز چنین است:

یرث القصاص من یرث المال عدا الزوج و الزوجة فانّ لهما نصیبهما من الدیة فی عمد او خطاء...غیر انّ الزوج و الزوجة یرثان من الدیة علی التقدیرات(۱۰۰۱/۴-۱۰۰۲).

۵- علّامه بر همین منوال در کتاب های خود، زوجین را از حقّ قصاص محروم می سازد. در ***ارشاد الاذهان*** می نویسد:

یرث القصاص و الدیة وارث المال عدا الزوج و الزوجة فی القصاص...(۱۹۸/۲).

قریبِ به همین عبارت را در ***مختلف*** و ***تحریر*** دارد(***مختلف***، ۲۸۳/۹-۲۸۵، ***تحریر***، ۴۹۲/۵-۴۹۳).

هم چنین فخرالمحقّقین(۶۲۱/۴-۶۲۲)، شهید ثانی(۴۳/۱۳-۴۵)، فاضل هندی(۴۶۵/۲)، محقّق اردبیلی(۴۲۶/۱۳-۴۲۸)، محمّد جواد عاملی(۸۵/۱۰) و صاحب جواهر(۲۸۳/۴۲-۲۸۶) نیز بر این حکم تأکید می ورزند.

دیدگاه فقیهان اهل سنّت

برخلاف فقیهان امامی، فقیهان اهل سنّت دیدگاه واحدی در این مسأله ندارند؛ حتّی در یک مذهب، گاهی به هردو دیدگاه بر می‌خوریم. شافعی به صراحت، از ارثِ حقِّ قصاص توسط زوجین سخن می‌گوید و آن را باور تمام مسلمانان می پندارد:

لم یختلف المسلمون (فیما) علمته فی انّ العقل موروث کما یورث المال واذا کان هکذا فکلُّ وارثٍ ولیُّ دم کما کان لکلِّ وارثٍ ما جعل الله له من میراث المیّت زوجة کانت له او ابنة او اُمّاً او ولداً لایخرج منهم اَحداً مِن ولایة الدم(۱۳/۶).

و شاید به خاطر همین عبارت است که شیخ طوسی، قول به توارث قصاص را به طور مطلق به شافعی نسبت می دهد:

وقال الشافعی لها نصیبها من القصاص(طوسی، ***خلاف***، ۱۵۳/۵).

اما با تأمّل در کلمات فقیهان شافعی در می یابیم که قول به عدم توارث قصاص نیز در میان آن ها وجود دارد.

نَوَویّ پس از آن که قصاص را قابل توارث می داند، سه وجـه را در مـورد ارث قصاص در میان شافعیان، مطرح می سازد و آن گاه قول سوّم را که از منظر او منصوص است- یعنی ارث بردن زوجین- تأیید می کند.

...انه یرثه جمیع الورثة من یرث بنسب و من یرث بسبب(۴۴۰/۱۸).

بکری دمیاطی نیز قَوَد را حقّی می‌داند که متعلّق به همه‌ی وارثان (اعـمّ از نسـبی و سببی) است.

یثبت القود للورثة العصبة و ذی الفروض و هم کُلٌّ من له فروض مقدرة کـالزوجین و الام و الاخ من الام(۱۴۴/۴).

شربینی هـم پس از آن که اقوال مختلف را از فقیهان هـم مـذهب خـودش نقـل می‌کند، قول به توارث قصاص را ترجیح می دهد(۴۰/۴-۳۹).

در فقه حنفی نیز نظریه‌ی غالب، توارث است. سرخسی در ***مبسوط*** می‌نویسد:

...و کذلک یثبت حق الزوج و الزوجة فی القصاص عندنا(۱۵۸/۲۶-۱۵۷)

در بدایع الصنایع نیز آمده است:

...فالمستحق للقصاص هو الوارث للمال(ابوبکر کاشانی، ۲۴۲/۷)

اکثر حنابله نیز ارث قصاص را در باره‌ی زوجین، جاری می دانند.

القصاص حقٌّ لجمیع الورثة مـن ذوی الانسـاب و الاسـباب و الرجـال و النسـاء و الصغار و الکبار(عبدالله بن قدامة، ۴۶۴/۹).

بهوتی از فقیهان حنبلی با صراحت بر امکـان ارث قصـاص در زوجـین تصـریح می‌کند.

و کل من ورث المال ورث القصاص علی قدر میراثه من المال حتی الـزوجین و ذوی الارحام(۶۳۱/۵-۶۳۰).

اما به نظر می‌رسد در فقه مالکی، محرومیت ارث قصاص توسـط زوجـین، قـول غالب باشد. ابوالبرکات پس از آن که وارث قصاص را همان وارث مال می داند، بر این

نکته تأکید می‌ورزد که زوجین از این حکم، مستثنا هستند.

...نعم لا دخل فی ذلک لزوجة ولیّ الدم و لا لزوج من لها کلام...(۲۶۲/۴).

البتّه در کلمات مجوّزان و مانعان اهل سنّت، ادلّه‌ای وجود دارد که در بحث تحلیل و ارزیابی مسأله بدان خواهیم پرداخت.

دلایل قائلان به محرومیت زوجین از حقّ قصاص

از مجموع آن‌چه در بیان مانعان آمده است می توان ادلّه‌ی آنان را در هفت مورد گردآورد. پس از مرور ادله‌ی آنان، در مبحث بعدی به نقد آنها خواهیم پرداخت.

دلیل اول: اجماع

همان گونه که در طلیعه‌ی سخن اشاره شد مهم ترین دلیل قائلان به حرمان زوجین از حق قصاص، اجماع است. این اجماع نخستین بار در کلام شیخ طوسی در خلاف نقل شده است:

...دلیلُنا اجماعُ الفرقة و اخبارُهم(۱۵۳/۵).

ابن ادریس به جای« اجماع»، از« نفی خلاف» استفاده می کند.

فامّا الزوج و الزوجة فلا خلاف بین اصحابنا انه لا حظّ لهما فی القصاص و لهما نصیبهما من المیراث من الدیة(۳۲۷/۳).

شهید ثانی هم در ***مسالک*** بر این مسأله ادّعای وفاق می‌کند(۴۵/۱۳).

در ***کشف اللثام*** نیز بر این حکم، ادّعای اتفاق شده است(۴۶۵/۲). اما از تعلیقات صاحب مفتاح الکرامة بر ***کشف اللثام*** چنین بر می آید که شیوع پیدا کردن این نقلِ اتّفاق، از زمان شیخ طوسی به بعد رُخ داده است(***مفتاح الکرامة***: تعلیقات قصاص، ۸۵/۱۰ به نقل از صانعی/۴۷۷).

در ***جواهر*** نیز چنین آمده است:

و یرث القصاص من یرث المال کما عن المبسوط و السرائر فی موضع منها و

التحریر و المختلف و الارشاد و الایضاح و اللمعة و المسالک و الریاض و الروضة و ... بالذکور و الاناث لعموم ادلة الارث من آیة اولی الارحام...عدا الزوج و الزوجة فانهما لا یستحقّان قصاصاً اجماعاً بقِسمَیه(۲۸۳/۴۲).

دلیل دوم: روایات

تنها دو فقیه در این مسأله به روایات استناد جُسته‌اند، نخست شیخ در ***خلاف*** آن جا که می گوید:

دلیلنا اجماعُ الفرقةِ و اخبارُهم(۱۵۳/۵).

به باورِ برخی در این مسأله حتّی یک خبر هم وجود ندارد(چه رسد به« اَخبار») و این فرض هم بعید است که این اَخبار، در زمان شیخ وجود داشته ولی به دست ما نرسیده است چرا که دیگر کتاب حدیثی شیخ یعنی «تهذیب» که در خود، بیشتر روایات کتب سه گانه را جای داده است از ذکر این مسأله، تُهی است؛ بنا براین، وقوع سهو از ایشان یا ناسخ در این مسأله، دور از ذهن نمی نماید(صانعی، ۴۷۷).

فقیه بعدی محقّق اردبیلی است که پس از بیان اصل این حکم، بر این باور است که می توان با عمومات کتاب و سنّت، این حکم را تأیید کرد:

...و یؤیّده عموم الکتاب و السنة(۴۲۶/۱۳).

البتّه این ادّعا که در این باب روایتی در مجامیع معتبر ما وجود ندارد، ادّعای درستی است؛ اما تنها یک روایت در کتاب ***دعائم الاسلام*** آمده که می تواند فقط در بخشی از مسأله مفید باشد.

عن علیّ(ع) انه قال: ولیّ الدم بالخیار یعنی فی قتل العمد[1] ان شاء قبل الدیة و ان شاءعفا و قال: و لکلِّ وارثٍ عفوٌ فی الدم الّا الزوج و المرئة فانه لا عفوَ لهما(قاضی نعمان مغربی، ۴۱۰/۲ شماره ۱۴۳۲).

۱.به نظر می‌رسد جمله‌ی «یعنی فی قتل العمد» از خود ***دعائم*** است نه مقول امام(ع)، و این که در نسخه‌ی ***مستدرک الوسائل*** این فقره وجود ندارد، گواه آن است.

امّا این که گفته شد این روایت در بخشی از مسأله، مفید است به خاطر آن است که مفاد آن تنها به« عفو از قصاص» پرداخته است و نسبت بـه خـود قصـاص، سـاکت است؛ یعنی این روایت می گوید زوجین در عفوِ از قصاص، ولایتی ندارند اما ایـن کـه در تقاضای قصاص چه حکمی دارند، سکوت کرده است؛ مگر گفته شود نفی حقّ عفـو از قصاص، مستلزمِ نفی حقّ قصاص است که البتّه وجـود چنـین اسـتلزامی هـم معلـوم نیست چرا که میان حقِّ عفو و حقِّ قصاص، تلازمی از حیثِ وجـود نیسـت تـا از نفـیِ یکی، نفی دیگری لازم آید؛ بل‌که عقلاً می‌توان هر کدام را بـدون دیگـری تصـور کـرد. شرعاً هم در هیچ دلیلی، وابستگی این دو مفهوم به هم وارد نشده است.

روایت دیگر

این نکته را هم باید متذکّر شد که در مجـامیع روایـی شـیعی در بـاب قصـاص، روایتی وجود دارد که ممکن است برای حکم مزبور، تا حدّی مورد استفاده قـرار گیـرد گرچه تاکنون کسی در این مسأله بدان استناد نکرده اسـت. ایـن روایـت، تحـت عنـوان «بابُ انه لیس للنساء عفوٌ و لا قَوَدٌ» در کتاب های روایی، به شـمار آمـده اسـت: کتـاب ***کافی*** (۳۵۷/۷)، ***استبصار***(۲۶۲/۴-۲۶۴)، ***تهذیب***(۱۷۷/۱۰)، ***وسایل الشـیعه***(۱۱۸/۲۹) و ***مستدرک الوسائل***(۲۵۰/۱۸).

با تأمّل در سند روایت معلوم می گردد که در همه‌ی این کتاب هـا تنهـا از یـک طریق نقل شده است: احمدبن محمّد الکـوفی از محمّـدبن احمـد النهـدی از محمّـدبن الولید از اَبان از ابی العبّاس از امام صادق(ع). مضمون این روایت در کتـاب هـای اهـل سنّت نیز آمده است(ابن حزم، ۴۷۷/۱۰-۴۸۲).

امّا این که گفته شد این روایت تنها از یک جهت می توانـد در محرومیـتِ ارثِ قصاص برای زوجین مفید واقع شود، به این لحاظ است که روایت مزبـور تنهـا از نفـی حق قصاص زنان- نه مردان- سخن گفته است و فقط قادر خواهد بود کـه زوجـه را از این حق محروم سازد آن هم در صورتی که بر این باور باشیم که واژه‌ی « نساء» در این

روایت به اراده‌ی تصدیقی، شاملِ زوجه نیز می گردد. بنا بر این معنای روایت این می شود که: زنان به طور مطلق- چه نَسَبی و چه سببی- نمی توانند در مورد قصاص تقاضایی داشته باشند.

دلیل سوم: فقدان پیوند نسبی میان زوجین(فقدان انگیزه‌ی تشفّی در زوجین)

شهید ثانی در ***مسالک*** بر اساس یک دلیل اعتباری و قیاسی منطقی که ارائه کرده است ، حق قصاص را از زوجین سلب می کند. او بر این باور است که چون حق قصاص بر مبنای پیوند نَسَبی و رابطه‌ی خونی آن هم برای تشفّی خویشاوندان نَسَبی استوار است، لا جرم زوجین که دارای چنین پیوندی نیستند از دایره‌ی این حق خارج اند. او صغرا و کبرای قیاس را چنین می آورد(۴۵/۱۳):

حق قصاص به جهت تشفّی برای ولیّ ثابت می شود. در زوجیت، نَسَبی (ولایتی) نیست تا موجب تشفّی گردد. و نتیجه‌ی قیاس چنین خواهد بود: حق قصاص برای زوجین، ثابت نمی‌شود.

هم چنین می‌توان این دلیل را از ضمن کلام شیخ طوسی در ***خلاف*** استنباط کرد آن جا که چنین تعبیر می کند:«...و انما یرثه الاولیاء(۱۵۳/۵)» یعنی منحصراً حق قصاص متعلق به اولیای مقتول است که انصراف به خویشاوندان نَسَبی دارد.

در کلام برخی از فقیهان اهل سنّت نیز به این دلیل استناد شده است(شوکانی، ۱۷۶/۷، شربینی، ۳۹/۴).

دلیل چهارم: انحلال زوجیت با فوت یکی از زوجین

برخی از فقیهان اهل سنت برای نفی حق قصاص زوجین گفته‌اند: چون با قتل یکی از آن دو، عُلقه‌ی زوجیت میانشان گسسته می‌گردد بنابراین وجهی برای استفاده از حق قصاص، باقی نمی ماند.

ابن سیرین می گوید:

انّه یَختص بدم المقتول الورثةُ من النسب اذ هـو مشـروع للتشـفّی و الزوجیـة ترتفـع بالموت(شوکانی، ۱۷۶/۷).

سَرَخسی نیز می‌نویسد:

...و قال مالک لا یرث الزوج و الزوجة من الدیـة شـیئاً لان وجوبهـا بعـد المـوت و الزوجیة تنقطع بالموت(۱۵۷/۲۶).

نَوَویّ هم بر این باور است:

...لان القصاص یراد للتشفّی و الزوجیة تزول بالموت(، ۴۴۰/۱۸).

این استدلال به ابن ابی لیلی نیز انتساب یافته است البته با بیانی دیگـر. او معتقـد است دلیل محرومیت زوجین از حق قصاص این اسـت کـه سـببِ اسـتحقاق زوجـین، وقوع عقد است و حال آن که قصاص با عقد به استحقاق در نمی آید. گواه این مطلـب آن که موصی له هم در قصاص حقی ندارد (چرا که حق او نیز با عقد آمـده نـه ذاتـاً) و سبب این امر آن است که اساساً قصاص برای تشفی و انتقام، تشریع شده است و تشفّی و انتقام ویژه‌ی خویشاوندانی است که یک دیگر را یاری می کنند. البته ابی لیلی با ایـن استدلال، زوجین را از دیه هم محروم ساخته است(سرخسی، ۱۵۷/۲۶).

دلیل پنجم: جلوگیری از قتل همسر

یکی از دانشیانِ حقوق جزا، ممنوعیت ارث قصاص برای زوجـین را ایـن گونـه توجیه می کند:

سیاست کیفری در جهت پیشگیری از قتل همسر توسط اجنبی بـا تبـانی همسـر دیگر از طریق منتفی ساختن قصاص است(ایرج گلدوزیان، ص۷۰).

منظور آن است که قانونگذار برای آن که از تبانی زوج یا زوجه با ثالـث در قتـل همسر دیگر جلوگیری کند، حق قصاص را برای زوجین منتفی ساخته اسـت زیـرا اگـر حقّ عفو و قصاص در دست زوجین بود، هر کدام ممکن بود با تبانی با شـخص ثـالثی، همسر خود را به قتل رسانده و آن گاه او را به عنوان ولیّ دم، عفو کند.

افزون بر ادلّه‌ی اقامه شده می توان دو وجه دیگر را هم بر آن ها افزود گرچه قائلی ندارند.

دلیل ششم: اقوائیّت نسب از سبب

ممکن است کسی با استناد به مذاق شرع بر این باور باشد که از منظر شارع، پیوند نَسَبی از رابطه‌ی سببی، مستحکم تر، استوارتر و عمیق تر است و از این رهگذر، حق قصاص تنها به بستگان نسبی به ارث می رسد.

شاهد بر این ادّعا، سهم فزون تر خویشاوندان نَسَبی در ارث، قصاص نشدن پدر در قتل فرزند، لزوم پرداخت دیه بر عاقله و نظایر آن است.

دلیل هفتم: تحدید دایره‌ی قصاص

ممکن است برای اثبات حکم، چنین استدلال شود که اسلام به محدود کردن حق قصاصی که ناشی از حسِّ انتقام جویی است تمایل دارد از این رو سعی کرده است تا حدّ ممکن، این حق را گسترش ندهد. گواه این ادّعا، سفارش قرآن و سنت به گذشت از قاتل است. بنا براین در هر موردی که ثبوت حق قصاص، مشکوک باشد باید اصل را بر عدم آن نهاد.

ارزیابی ادلّه

آن چه ذکر شد، همه‌ی چیزی است که در توجیه ممنوعیت زوجین از حق قصاص گفته شده یا قابل گفتن است؛ اما به نظر می رسد هیچ کدام از این دلایل برای اثبات این حکم، کافی نیست. اینک ضمن مرور ادلّه، به نقد و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

نقد دلیل اول

گفته شد که گروهی از فقیهان بر حرمان زوجین از حق قصاص، ادّعای اجماع کرده‌اند و حتّی صاحب جواهر بر این باور بود که هردو نوع اجماع(محصَّل و منقول) در مسأله وجود دارد(۲۸۳/۴۲). در ارزیابیِ این دلیل چند نکته وجود دارد:

۱-اصولاً جایگاه اجماعات منقول به خبر واحد در نزد اصولیان امـامی بـه ویـژه پس از شیخ انصاری که بنیان حجیّت اجماع را به چالش جدّی کشاند، چندان اسـتوار و به سامان نیست. تکرارِ مباحث شیخ در این مختصر، نه ممکن است و نه بایسته؛ امـا بـه طور خلاصه می توان در باره‌ی مدّعای او چنین گفت کـه اوّلاً اجمـاع تنهـا بـه عنـوان مکمِّلِ دلیل حجیّت دارد(نیمه حجّت) و ثانیاً اجماعی از حجیّت برخوردار است کـه از فراوانی نقل، گستردگی ناقلان و دیرینگی آنها به اندازه‌ای باشد که بـرای فقیـه حاضـر، ایجاد حدس قوی به قول امام(ع) بکند؛ امّا در محل بحث، اجماعی که نقل شـده واجـد این ویژگی‌ها نیست. و اساساً معلوم نیست که نقلِ این اجماع با وجـود اخـتلاف منظـر ناقلان- به لحاظ مبانیِ حجیت اجماع مانند لُطف، حِسّ، تقریر، حَدس و . . .- بـر چـه بنیانی استوار بوده است؟

۲-در ضمنِ بیان دلیل اجماع، به این نکته‌ی مهم اشـاره شـد کـه حتـی صـاحب مفتاح الکرامه در حواشیِ خود بر ***کشف اللثام***، مدّعی است که این اجماع از زمان شـیخ طوسی و کتاب **خلاف**، شایع شده است(۸۵/۱۰). این ادّعا به فرض صحّت، ارزش نقـل اجماع مزبور را با کاستیِ جدّی مواجه می‌سازد چـرا کـه اجمـاعی مـی توانـد مـا را از موافقت امام(ع) مطمأن سازد که مقطوع‌الاوّل نباشد و به دوران امام(ع) متّصـل باشـد؛ و حال آن که در سخنان فقیهان پیش از شیخ طوسی، اصلاً به این حکـم، اشـاره‌ای نشـده است چه رسد به ادّعای اجماع بر آن! افزون بر این، وجود این اجماع در کتاب خـلاف، خود نمایان‌گر سُستی آن است چرا که اجماعات شیخ در خلاف، مورد اعتماد نیست.

۳-سه دیگر آن که محقّق اردبیلی در این مقام سخنی دارد که تلویحاً می‌تـوان از آن مخالفت او را با این حکم- هر چند در مقام نظر- استشـمام کـرد. عبـارت او چنـین است:

و اما عدم توریث الزوج و الزوجة من القصـاص و تـوریثهم مـن الدیـة سـواءکانت بالاصالة او کانت عوضاً عن القصاص برضا ولیّ الدم و القـاتل فقـد ادُّعی فیه الاجماعُ و ما

عُلِمَ من يخالفه و يؤيّده عموم الكتاب و السنة و ان كان فى دلالتهما نظرٌ(۱۳/۴۲۶).

وجودِ دو قرینه در کلام او نمایانگرِ آن است کـه چنـدان بـا ایـن حکـم، موافـق نیست. نخست آن که در باره‌ی اجماع با عبارتِ «ادّعای اجماع شده است»، تحصـیلِ آن را برای خود، نفی می کند؛ و تنها «عدم علم به خلاف» را می‌پـذیرد کـه از بـابِ «عـدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود» نمی تواند وجودِ مخالف را نفی کند.

دوّم آن که در دلالتِ آیات و روایاتی که در تأییدِ این حکـم آورده شـده اسـت، اشکال می کند اگرچه به بیان وجه اشکال نمی پردازد. با توجّه به این که ایشان در آغاز سخن، دو حکم را مطرح می کند(عدم توریث زوجـین از قصـاص- توریـث از دیـه)، معلوم نیست که منظور از تأییدِ با کتاب و سنّت، بخش اوّل اسـت یـا دوّم و یـا هـردو؟ البتّه با تأمّل می توان دریافت که کتاب و سنّت نمی توانند مؤیّـد بخـش نخسـت (عـدم توریث قصاص) باشند چرا که نه در قرآن و نه در سنّت، هیچ نصّ یا ظـاهری بـر ایـن حکم ولو به نحو عموم، وجود ندارد. اما برای فقره‌ی دوم (توریث دیـه) مـی تـوان بـه عمومات ارث استناد کرد، هر چند که ما نصّ یا ظاهری در تأیید این حکـم از روایـات نیافتیم. در نتیجه استناد این دو حکم به عمومِ روایات، خالی از اشکال نیست(بعداً بیشتر در این خصوص سخن خواهیم گفت).

بنابراین اگر منظور اردبیلی از تأییدِ با کتاب و سنّت، هر دو حکم و یا خصـوص حکم نخست باشد، با توجّه به اشکالی که در دلالـت آنهـا مـی کنـد، مـی تـوان چنـین پنداشت که این حکم در نزد او، ثابت نیست. خلاصه آن که او اجماع را نمـی پـذیرد و در دلالت کتاب و سنّت نیز خدشه می کند.

۴- این احتمال نیز قویاً وجود دارد آنان که در این مسأله ادّعای اجماع کرده اند، بر همان علّتی که شهید اوّل در ***مسالک*** اقامه کرد، استناد کرده باشند(صانعی، ۴۷۸). بـه این نوع اجماع، محتمل المَدرکیه می‌گویند که هماننـد اجمـاع مقطـوع المدرکیـه بـرای قائلان به حجیّت اجماع، فاقد اعتبار است.

نقد دلیل دوم

پیش از این در بیان دلیل دوّم گفته شد که هیچ کدام از دو فقیهی که حکم مسأله را به روایات، اِسناد داده‌اند، مستَنَد خویش را ذکر نکرده اند. شیخ طوسی تنها به گفتن این که« دلیلُنا اجماعُ الفرقةِ و اَخبارُهم» بسنده کرد و محقّق اردبیلی نیز فقط عمومات کتاب و سنّت– نه دلایل صریح– را، مؤیِّد حکم دانست.

اما همان گونه که قبلاً اشاره شد روایتی در کتاب ***دعائم الاسلام*** وجود دارد که بنا بر صحتش، تنها می تواند در قسمتی از حکم مزبور، رهگشا باشد.

از امام علی(ع) نقل شده که می فرمایند:

ولیُّ الدم بالخیار– یعنی فی قتل العمد– اِنْ شاء قَتَلَ و إنْ شاء قَبِلَ الدیةَ و إن شاء عفا و لِکُلِّ وارثٍ عفوٌ فی الدم الّا الزوج و المرئة فانه لا عفوَ لهما(۴۱۰/۲).

از نظر سندی این روایت قابل اعتماد نیست زیرا اولاً کتاب ***دعائم*** مورد اتّکای فقیهان قرار نگرفته است به ویژه آن که این روایت که از علی(ع) نقل شده در هیچ کتاب دیگری پیش از آن نیامده است. و ثانیاً این روایت مانند دیگر روایات این کتاب، غیر مُعَنعَن است و سلسله‌ی راویان آن ذکر نشده است؛ بنابراین نمی توان به جرح و تعدیل آنان پرداخت.[1]

دلالت حدیث نیز چندان به سامان نیست، زیرا اولاً مفاد آن درباره‌ی« عفو از قصاص» است نه « استیفای قصاص»؛ به دیگر عبارت، این حدیث «حق عفو» را از زوج و مرئه، نفی می‌کند نه آن که «حق قصاص» را نفی کند و موضوع دوم، محلّ بحث است. مگر آن که گفته شود که نفی کردنِ حق عفو، مستلزم نفی کردنِ حق قصاص است؛ ولی چنین استلزامی وجود ندارد چرا که نمی توان از این گزاره: « تو حق نداری عفو کنی» نتیجه گرفت که: « تو حق قصاص هم نداری».

---

۱ . گویا کتاب ***دعائم الاسلام*** در دوران فاطمیان مصر، نقش قانون اجرایی آنان را داشته است و به همین خاطر، فاقد ویژگی های حدیث شناختی است. نخستین نسخه‌ی پیدا شده‌ی این کتاب مربوط به سده‌ی دهم هجری قمری است یعنی حدود پانصد سال پس از تحریر اولیه که طبیعتاً در ایجاد وثاقت آن خدشه می‌کند.

اشکال دوم آن است که مفاد حدیث با فتوای فقیهان، کاملاً انطباق نـدارد. آنـان «زوج» و «زوجه» را از ارثِ قصاص محـروم دانسـته انـد ولـی ایـن حـدیث، «زوج» و «مرئه» را محروم می سازد و روشن است که میان «زوجه» و «مرئه»، عموم مطلق است.

ممکن است کسی بگوید از نفی عام، نفی خاص هم لازم می آید؛ یعنـی از نفـی «مرئه» می توان «زوجه» را نیز نفی کرد. در پاسخ باید گفت: این سـخن فـی‌حـدّ نفسـه درست است اما این جا نمی شود بدان ملتزم شد چرا که اکثرِ قـائلانِ حکـمِ محرومیـت زوجین، این حکم را در مورد دیگر وارثان مؤنّـث (ماننـد مـادر و خـواهر و...) جـاری نمی‌کنند؛ بنا براین آنان، نمی توانند «مرئه» را در این حـدیث بـه عمومیـت خـود بـاقی گذارند، و قرینه ای بر تخصیص آن به «زوجه» نیز در دست نیست پس چـاره ای جـز ردّ حدیث باقی نمی‌ماند.

اما حدیث مشهور« لیس للنسـاء عفـوٌ و لا قـودٌ[1]» تنهـا بـا دو طریـق نقـل شـده است.[2]در طریق نخست در میانِ راویان آن، وضعیتِ محمدبن احمد نهـدی بـا اخـتلاف دانشیان رجال، مواجه است. گروهی مانند نجاشـی، ابـن غضـائری(***رجـال***،۹۶)، علّامـه (***خلاصة الاقوال***، ص۲۵۵) و فرزند شهید ثـانی(ص۷۹) او را تضـعیف کـرده‌انـد. ولـی آقای خویی او را ثقه معرّفی می‌کند و تضعیفات صورت گرفته را پاسـخ مـی‌دهـد، هـر چند« وصفِ اضطراب» حدیث او را می‌پذیرد (۳۴۴/۱۵-۳۴۵). همچنین معلـوم نیسـت منظور از ابان در این حدیث چه کسی است. طریق دیگـر را شـیخ طوسـی در ***تهـذیب*** چنین آورده است:

علی بن الحسن بن فضّال عن عباس بن عامر عن داود بن الحصین عن ابـی العبّـاس فضل بن بقباق عن ابی عبدالله(ع) قال: قلت له: هل للنسـاء قَـوَدٌ او عفـوٌ؟ قـال:لا و ذلـک للعصبة(۳۹۷/۹).

---

۱. ***کافی***(۳۵۷/۷)، ***استبصار***(۲۶۲/۴-۲۶۴)، ***تهذیب***(۱۷۷/۱۰)، ***وسـایل الشـیعه***(۱۱۸/۲۹) و ***مسـتدرک الوسـائل***(۲۵۰/۱۸).

۲. احمدبن محمدالکوفی از محمدبن احمد النهدی از محمدبن الولید از ابان از ابی العباس از امام صادق(ع).

علی بن حسن پس از نقل حدیث، آن را بـا مبنـای اصـحاب، مخـالف مـی‌دانـد (حرعاملی، ۸۷/۲۶).

بحرانی نیز آن را با همین طریق، نقل مـی کنـد و بـه لحـاظ مخـالفتش بـا قـول مشهور، آن را بر تقیّه حمل می کند(همو، ۷۸/۲۹).

امّا با چشم پوشی از سَنَد، دلالت حدیث هم در موضوع مـورد بحـث، رسـا نیست زیرا گرچه این حدیث بر خلاف حدیث قبلی، از این بابت که هر دو حـقِ «عفـو و قصاص» را ذکر کرده است، مزیت دارد، اما از این جهت که تنها« زنـان» را از ایـن دو حق محروم ساخته است، با اشکال روبه رو است چرا که فقط می تواند« زوجـه» را بـه لحاظ زن بودنش، در برگیرد ولی « زوج» را در بر نمی گیرد و این نظریه قائل ندارد.

اما نکته‌ی مهم در باره‌ی این حدیث آن است که تا کنون هیچ فقیهی برای حکـمِ محلِ بحث(محرومیت ارث زوجین از قصاص)، بدان اسـتناد نکـرده اسـت و آن را در جای دیگری به کار بسته‌اند. پیش از این در مطلع سخن گفته شد که فقیهان در مسأله‌ی ارث قصاص در سه ناحیه، دچار اختلاف گردیده‌اند. ناحیه‌ی سوم این بود که آیا مطلـق زنان، از حق قصاص بهره مند می شوند یا خیر؟ گروهی از آنان به سبب همین روایـت، زنان را از ارث قصاص محـروم سـاخته انـد (طوسـی، ***مبسـوط***، ۵۴/۷، محقـق حلـی، ۱۰۰۱/۴، عاملی، ۸۶/۱۰). اما نظر به مخالفت این حکم با مبانی امامیه در نفی تعصـیب، بسیاری از فقیهان آن را مردود اعلام کرده اند(صاحب جواهر، ۲۸۳/۴۲–۲۸۶).

نقد دلیل سوم

شهید ثانی چنین استدلال کرد که به واسـطه‌ی فقـدان پیونـد نسـبی و ولاء میـان زوجین، حق قصاص که به جهت تشفّی تشریع شده است، در مورد آنان به ارث نمـی-رسد (۴۳/۱۳–۴۵) این دلیل از چند جهت مخدوش است:

نخست آن که قصاص برای تشـفّی، تشـریع نشـده بـل‌کـه بـه جهـت« حیـات» (بقره/۱۷۹) بوده است و به فرض تسلیم، اجتهاد در برابر نصٍّ قرآن است(صانعی،۴۷۷).

دوّم اگر هم بپذیریم که تشفّی یکی از اهداف تشریع قصاص است، اما نمی‌تواند همه‌ی هدف و غرض باشد چرا که اگر هدف، تنها تشفّی مبنای قصاص باشد، فقط در باره‌ی اطرافیان مقتول صادق است و در مورد خود مقتول فاقد معنا است؛ اما در روایات و فتوای فقیهان چنین آمده که اگر مقتول پیش از مرگ، جانی را عفو کند، اولیای دم پس از مرگ حق قصاص ندارند(شیخ طوسی، ***مبسوط***، ۱۱۱/۷–۱۰۹). بنابراین اگر قصاص را صرفاً حقی برای اطرافیان بدانیم، عفو مجنیٌ علیه مستلزم تضییع حق آنان است. پس باید پذیرفت که قصاص حقی است که بدواً متعلق به مقتول است که در صورت فوت و عدم عفو، به ورثه می رسد.

سه دیگر به فرض پذیرش این که تشفّی، سبب وحید است، باز هم باعث خروج زوجین از دایره‌ی تشفّی یابندگان نمیشود چرا که دلیلی بر اختصاص تشفی به خویشاوندان نَسَبی وجود ندارد و حتی در مواردی، تضرّر مادی و معنوی زوجین بیشتر از سایر ورثه است.

نقد دلیل چهارم

در این دلیل گفته شده بود که پیوند زوجیت با مرگ، گسسته میشود به خلاف پیوندهای نَسَبی که با مرگ، پایان نمی پذیرد، بنابراین زوجین نمی توانند از این حق، بهره ببرند. در پاسخ این ادّعا باید گفت:

اولاً گسستن پیوند زوجیت پس از فوت، اثبات شده نیست بلکه برخی از احکام فقهی، خلاف آن را اثبات می کند(مانند امکان غُسل زن توسط شوهرش و...).

ثانیاً این دلیل در ذات خودش، نامعقول است؛ چرا که می گوید: حق قصاص برای زوجین، پس از مرگ، ثابت نیست. عکس نقیض آن می شود: حق قصاص برای زوجین، پیش از مرگ، ثابت است! و این گزاره نادرست است چرا که دقیقاً پس از فوت مجنیٌ علیه و انحلال رابطه‌ی زوجیت است که قصاص معنا پیدا می کند. اصولاً استحقاق قصاص مانند ارث، امری است که تا پیش از مرگ شخص، محلّی از اعراب

ندارد، پس چگونه می توان گفت با انحـلال زوجیّـت از بـین مـی رود؟ ایـن اسـتدلال مستلزم آن است که بپذیریم چنین حقّی تا پیش از فوت مجنیٌ علیه وجود داشته است!

نقد دلیل پنجم

برخی بر این باور بودند که سلب حق قصاص از زوجین یـک سـبب پیشـگیرانه داشته است یعنی برای جلوگیری از تبانی یکـی از زوجـین بـا ثالـث در قتـل دیگـری، تشریع شده است.

این استدلال هم قابل قبول نیست چرا که همواره در تشریع احکام باید نوع غالب مورد ملاحظه قرار گیرد نه مصادیق نادر؛ و پُرواضح است کـه بنیـان دلیـل پـنجم مبتنی بر غلبه دادن این اقلیت بر اکثریت است چرا کـه حتّـی در جـوامعی کـه در نظـام خانوادگی شان دچار بحران و گسست هستند، باز هم چنین فرضی در اقلیت است.

از دیگرسو، شارع می تواند از راه‌های دیگری اقدام بـه بسـتن بـابِ ایـن امکـان برای این گروه اقلیت کند.

نقد دلیل ششم

دلیل ششم مدّعیِ برتری نَسَب از سَبَب بود. این استدلال هم قابل پذیرش نیست چرا که: اولاً اگر نسب بر سبب برتری دارد چرا در مورد دیـه حکـم بـه تسـاوی شـده است؟

ثانیاً رابطه‌ی خونی چه امتیازی بر رابطه‌ی سببی دارد؟ این ملاک یـادآور اعصـار کهن است که خون از چنان اهمیتی برخوردار بود که مُسقِط بسیاری از حقوق برای غیر هم خونان بود. به نظر می رسد حداقل در موضوع حاضر هیچ ارجحیتی بر پیوند سـببی وجود ندارد بلکه می توان مدعی شد که رابطه‌ی سببی ارجحیت دارد چرا که این رابطه مبتنی بر یک نوع اراده و انتخاب است و مسؤولیت‌ها و تکالیف مربوط را بـا آگـاهی و اراده برمی‌گزیند و طبیعی است که چنین فردی که در راه انعقاد حقی متحمّل زحمات و تلاش های بسیاری شده است در صورت منتفی شدن این حق(به واسطه‌ی قتل همسر)،

از نظر روحی زیان بیش‌تری می‌بیند. حتّی در باب ارث دیـده مـی شـود کـه خویشـان نسبی از تمام یا بخشی از ارث محروم می شوند اما توارث زوجین هم‌چنان پابرجاست. آیا اهمیت قصاص کم تر از ارث است؟ آیا برای زوج یا زوجه، امکـان قصـاص کـردن قاتل کسی که با او پیوند عاطفی و روحی داشته و احیاناً عمری با او به سر برده مهم تر است یا بهره مند شدن از ماترک وی که در مواردی ممکن است مبلغ چندان زیادی هـم به خصوص برای زوجه نباشد.

سوم آن که اگر در فقه جزایی، نسب از اهمیتی فزون تر از سبب برخوردار است چرا در موارد دیگر بدان توجه نشده است؟ فی المثل چرا مادر در قتـل فرزنـد قصـاص می شود ولی پدر نمی شود با این که رابطه‌ی نسبی مادر اگر بیش تر از پدر نباشـد کـم تر از او نیست.

امروزه مطالعات جامعه شناختی و رویه‌ی قضایی نشـان مـی دهـد کـه موضـوع قصاص برای زوجین دارای اهمیتی هم سنگ یا برتر از ارث است.

نقد دلیل هفتم

بنا بر آن چه در این دلیل آمده بود، حقوق اسلامی به محدود کردن حق قصاصی که ناشی از حسٍّ انتقام جویی است تمایل دارد. در پاسخ می توان گفت:

اصل این مدّعا صحیح است خصوصاً با تأکیـداتی کـه بـه استحسـان عفـو شـده است[1] اما نکته این است که چرا باید برای تحدید این حق، زوجینی را که به شـدّت بـه هم وابستگی دارند محروم کرد امّا فی المثل یک نوه دایی مجنیٌّ علیه را کـه یـک دَهُـم این وابستگی را به مقتول ندارد مُحق دانست؟ و حال آن کـه در خویشـاوندانِ دور هـر چند نسبی، انگیزه‌ی مال اندوزی، طمع و دخالت های شخصی محتمل تر است. بله اگر دلیل قاطعی بر این محرومیت باشد، سخنی نیست اما همان گونه که ملاحظه شـد هـیچ دلیل قاطعی در میان وجود ندارد.

---

۱. بقره/۱۷۸، *وسایل الشیعة*، ۱۱۹/۲۹، باب استحباب عفو از قصاص.

نتیجه گیری و ارزیابی نهایی

با نگاهی اجمالی به ادلّه‌ی موافقان حرمان زوجین از حق قصاص درمی‌یابیم کـه به هیچ وجه قانع کننده و اثبات گر این حکم نیستند:

دلیل اجماع افزون بر اشکالات دلیل شناختی اش بر علّتی اعتباری مبتنی بود کـه حجیّتش را مخدوش می کرد.

روایات صحیح و دلالت گری هم در مسأله موجود نبود.

ادله‌ی عقلی و اعتباری نیز قانع کننده نبودند.

آن چه باقی می‌ماند عمومات و اطلاقات قصاص و اِرث است که شـامل همـه‌ی میراث بَران از جمله زوجین می شود و دلیل قاطعی بر تخصیص آن ها در میان نیسـت؛ بنا براین می توان دلایل بهره مندی زوجین از حق قصـاص را بـه طـور اجمـال چنـین بَرشمرد:

۱-عموم ادله‌ی ارث؛ چرا که فقیهان تأکید کرده انـد کـه: « یـرث القصـاص مـن یرث المال» (طوسی، ***نهایه***، ص۷۳۵، محقق حلی، ۱۰۰۱/۴، صـاحب جـواهر، ۲۸۳/۴۲) و زوجین هم به نصّ قرآنی جزو میراث بَرانند.

۲-اطلاق آیات و روایاتِ قصاص مانند«وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا» (اسراء/۳۳) بنا بر آن که از« ولیّ»، « وارث» اراده شود(صاحب جواهر، ۲۸۳/۴۲).

۳- ارث زوجین از دیه؛ همه یا اکثر فقیهان امامی، زوجـین را از دیـه بهـره منـد می‌سازند(همان.م) و حتّی صاحب جواهر مدّعی است که در میان اهـل سـنّت هـم جُـز ابن ابی لیلی، در این مسأله مخالفی وجود ندارد(همـان.م) و سـبب مخالفـت او همـان شبهه‌ی انقاطع زوجیّت با موت است(سرخسی، ۱۵۷/۲۶)؛ و از آن جا کـه دیـه در قتـل عمد، جایگزین و بَدَلِ قصاص است، ناگزیر باید به ثبوت مُبدَلٌ منه(حـقّ قصـاص) هـم قائل شد. به دیگر عبارت، دیه‌ی قتل عمد، فرع بر قصاص است و برای بهـره منـدی از آن لازم است که زوجیـن بَدْواً از آن برخوردار بـوده باشند تـا در صـورت تبدیل آن به

دیه، بهره مندیشان از آن معنا یابد.

۴-یک اعتبار عقلی نیز می تواند شاهدی بر اثبات این حق برای زوجین باشد. همان گونه که پیش از این اشاره شد پیوند سببی در زوجین به جهت این که یک رابطه‌ی ارادی و مبتنی بر محبّت و علاقه است در بسیاری موارد از پیوندهای نَسَبی ریشه دارتر و مستحکم تر است، به ویژه در جهان امروز که با بروز تحوّل در اندیشه ها و ارتقای شأن زن از یک خدمتکار و موجودِ دست دوّم به یک شریک فهیم و دارای حقّ، پیوند عاطفی مردان و زنان به هم بیش تر شده است و به طور طبیعی، فقدان هر کدام، از نظر بُعد عاطفی و روحی و حتّی مادّی، زیان های جُبران ناپذیری را بر دیگری وارد می سازد. قرآن کریم نیز خود بر بایستگیِ چنین رابطه و نسبتی تأکید و اهتمام می‌ورزد. تعبیر به این که زوجین برای هم چونان لباس اند و خداوند میانشان مودّت و رحمت نهاده است(روم:۲۱) اثبات گر این مدّعا است.

منابع

قرآن کریم.

ابن حزم، ابو محمد علی بن احمدبن سعید؛ ***المحلّی***، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.

ابن داود، تقی الدین حسن بن علی؛ ***رجال ابن داود***، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۹۲ق.

ابن الشهید الثانی، حسن بن زین الدین؛ ***التحریرالطاوسی***، قم، مکتبه آیة الله مرعشی، ۱۴۱۱ق.

ابن الغضائری، احمدبن عبیدالله بن ابراهیم؛ ***رجال الغضائری***، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۲ق.

ابن قدامة موفق الدین ابی محمد عبدالله؛ ***المغنی***، بیروت، دارالکتاب العربی للنشر و التوزیع، بی‌تا.

ابوبکر کاشانی، علاء الدین؛ ***بدائع الصنایع***، پاکستان، المکتبة الحبیبیة، ۱۴۰۹ق.

اردبیلی(محقق)، احمد؛ ***مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان***، تحقیق

مجتبی عراقی و... قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۶ق.

بکری دمیاطی، ابن السید محمد شطا؛ ***اعانة الطالبین***، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر، ۱۴۱۸ق.

بهوتی، منصوربن یونس؛ ***کشاف القناع***، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.

تفتازانی، سعدالدین؛ ***مختصرالمعانی***، قم، دارالفکر، ۱۴۱۱ق.

تمیمی مغربی، قاضی نعمان بن محمد بن منصور بن احمد حیّون؛ ***دعائم الاسلام***، مصر، دارالمعارف، بی‌تا.

حُرّ عاملی، محمدبن الحسن؛ ***وسایل الشیعة***، قم، مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ق.

حسینی عاملی، محمد جواد؛ ***مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة***، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

حلی، ابوجعفر محمد بن منصوربن احمدبن ادریس؛ ***السرائر***، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ق.

خویی، ابوالقاسم؛ معجم ***رجال الحدیث***، قم، مرکز نشر الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۳ق.

سرخسی، محمدبن احمد ابی سهل؛ ***المبسوط***، بیروت، دارالمعرفة، للطباعة و النشر، ۱۴۰۶ق.

شافعی، ابوعبدالله محمدبن ادریس؛ ***الأُمّ***، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۳ق.

شربینی، محمدبن احمد؛ ***مغنی المحتاج***، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ق.

شوکانی، محمدبن علی بن محمد؛ ***نیل الاوطار***، بیروت، دارالجیل، ۱۹۷۳م.

شهید ثانی، زین الدین بن علیّ العاملی؛ ***مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام***، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۸ق.

صانعی، یوسف؛ ***فقه الثقلین فی شرح تحریر الوسیلة***(کتاب قصاص)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۸۲ش.

طوسی، ابوجعفر محمدبن الحسن؛ ***الاستبصار***، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۰ق.

ـــــــــــــــ ؛ ***التهذیب***، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵ق.

ـــــــــــــــ ؛ ***الخلاف***، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۰ق.

ـــــــــــــــ ؛ ***رجال الطوسی***، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق.

ـــــــــــــــ ؛ ***المبسوط***، تهران، المکتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۹۳ق.

ـــــــــــــــ ؛ ***النهایة***، قم، انتشارات قدس محمدی، بی‌تا.

علامة حلی، ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر؛ ***ارشاد الاذهان الی احکام الایمان***، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ق.

ـــــــــــــــ ؛ ***تحریر الاحکام الشرعیة***، قم، مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۴۲۲ق.

ـــــــــــــــ ؛ ***خلاصة الاقوال فی معرفة الاقوال***، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.

فاضل هندی، بهاء الدین محمد بن الحسن الاصفهانی؛ ***کشف اللثام***، قم، مکتبة آیت الله مرعشی، ۱۴۰۵ق.

فخرالمحققین، ابوطالب محمدبن الحسن یوسف بن مطهر حلی؛ ***ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد***، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۹ق.

کلینی، محمدبن یعقوب؛ ***کافی***، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۷ق.

گلدوزیان، ایرج؛ ***حقوق جزای اختصاصی***(جرایم علیه اشخاص)، تهران، نشر جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۲ش.

محقّق حلّی، ابوالقاسم نجم الدین؛ ***شرایع الاسلام***، تهران، انتشارات استقلال، ۱۴۰۳ق.

نجاشی، ابوالعباس احمدبن علی بن العباس؛ ***رجال النجاشی***، قم، مکتبة الداوری.

نجفی، محمد حسن؛ ***جواهرالکلام***، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.

نوری، میرزا حسین تبریزی؛ ***مستدرک الوسائل***، بیروت، مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ق.

نَوَوی، محیی الدین نووی؛ ***المجموع***، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بی‌تا.